

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتاد و چهارم، پاییز ۱۴۰۳: ۹۵-۱۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۹

نوع مقاله: پژوهشی

نقد حکمت عامیانه با تکیه بر «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ»

و «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»

محمد رضا موحدی *

حامد ترکمنی **

چکیده

حکمت هرچند در اصطلاح قدمای ما، به دو بخش عملی و نظری تقسیم شده و هدف اصلی آن، ترویج راه و روش مناسب اخلاقی با تکیه بر علوم عقلی برای زندگی اجتماعی و فردی دانسته شده است، در کنار این دو، حکمت عامیانه که اغلب خود را در ضرب‌المثل‌ها نمایان می‌کند به‌نحوی مرموز جایگاه خود را در میان اقشار جوامع گوناگون، مستحکم کرده است. با بررسی و تطبیق حکمت نظری و عملی با حکمت عامیانه می‌توان گفت با توجه به کاربرد فراوان عوام از حکمت‌های عامیانه، این کارکرد، بخش مهمی از فرهنگ جامعه را به وجود آورده است. این حکمت که مورد قبول و پذیرش عامه مردم است، از بُعد فکری، تفاوت عمده‌ای با حکمت عملی و نظری دارد. از آنجایی که ساخت و پرورش حکمت‌های عامیانه در دل عوام جامعه شکل می‌گیرد، اغلب دارای پشتوانه و اساس فکری قدرتمندی نیست و به علت کاربرد فراوان در طول زمان، قابلیت تعمیم و شمول یافته است. نبود پشتوانه فکری مناسب با بررسی دلایل کاربرد این حکمت‌ها و تأثیر آن بر فرهنگ یک جامعه، اساس این پژوهش را تشکیل می‌دهد. برآورد این پژوهش نشان می‌دهد که این حکمت‌ها در مطالعه‌ای تطبیقی در دو کتاب «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» و «سرگذشت حاجی بابای

Movahedi1345@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، ایران

hamdtrkmn1@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه قم، ایران



اصفهانی» که از جمله نخستین رمان‌گونه‌های فارسی است، می‌تواند تصویری از اخلاقیات ما ایرانیان را فراروی ما قرار دهد، تا با ضعف و قوت هویت فرهنگی خویش بیشتر آشنا شویم.

واژه‌های کلیدی: حکمت عامیانه، حکمت نظری، حکمت عملی، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ.



مقدمه

ضربالمثل‌ها و حکمت‌های عامیانه، جزء جدایی‌ناپذیر تمام ادبیات دنیاست. زبان پارسی نیز «در نتیجه فکر موشکاف و باریک‌بین و بذله‌گو و نکته‌سنج ایرانی از لحاظ امثال و حکم، از غنی‌ترین زبان‌های زنده دنیاست. امثال و حکم عامیانه از دیرباز در ادبیات منظوم و منثور ایران رخنه کرده و هیچ شاعر معروف ایرانی نیست که در سخنان خود، مقداری از این ضربالمثل‌ها را به کار نبرده باشد» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۵۱).

حکمت‌های عامیانه، اعتقادات ذهنی است که اغلب خود را در ضربالمثل‌ها و امثال و حکم عامیانه نشان می‌دهد؛ هرچند لزوماً تمام ضربالمثل‌ها، حکمت عامیانه نیستند. این حکمت‌های عامیانه از نظر پشتوانه فکری می‌تواند نقطه مقابل حکمت نظری و حکمت عملی در فلسفه قرار گیرد.

اساس حکمت‌های عامیانه، رخدادی است فردی که برای شخصی در گذشته به وقوع پیوسته و برای او تکرار شده است. این رخدادها گاه ممکن است تفکر توده مردم را شکل دهد. «توده ملت در همه جای دنیا، تنها به فکر زندگی است و هیچ‌وقت چیزی را اختراع نمی‌کند. ولی در هر زمان حتی در محیط‌های خیلی بدوی و اولیه در میان توده منفی که تشکیل اکثریت را می‌دهند، کسانی پیدا می‌شوند که فکر می‌کنند و اختراع می‌نمایند، یا به عبارت دیگر افکار و احساسات توده مردم را گرفته، به صورت جمله‌ای احکام‌آمیز درمی‌آورند و از همین طبقه است که توده عوام، دانش و اعتقاد خود را می‌گیرد» (هدایت، ۱۳۷۸: ۲۳).

این جمله‌ها که اغلب در طول زمان صیقل‌خورده و به صورت جمله‌ای کوتاه و خوش‌ترکیب درآمده است، نسل به نسل بر سر زبان‌ها گشته و امروز هم در میان مردم کاربرد فراوان دارد. به این ترتیب هر فرد برای بیان مقصود و شیرین‌تر کردن سخن و مستدل کردن ادعاهای خود از این حکمت‌ها استفاده می‌کند.

در طول قرون متمادی، این حکمت‌ها به علت تکرار فراوان در میان مردم قابلیت تعمیم یافته، به صورتی که هر سخنور برای تکمیل بیانات خود، نمونه‌ای از آنها را (هرچند شباهتی اندک به مضمون گفته او داشته باشد) به کار می‌برد. به این ترتیب مخاطب با اینگونه حکمت‌ها که جنبه فکری قدرتمندی هم ندارد، اقناع می‌شود. زمانی

که حکمت عامیانه که اساس فکری درستی ندارد، در جامعه‌ای جایگزین حکمت‌های عملی و نظری شود، می‌تواند نتایج مخربی را در پی داشته باشد. «نتایجی که از این افکار مبتذل می‌توان گرفت، آشکار است. اینگونه افکار، یک چیز را نشان می‌دهد؛ نباید با قدرتهای مستقر مبارزه کرد، نباید ضد زور جنگید، نباید پا از گلیم خود فراتر نهاد، هر کاری که بیرون از دایره آداب و سنن کهن صورت گیرد، خیال‌بافی است، هر کوششی که متکی به آزمایش‌های موفق‌ی نباشد، مواجه با شکست است» (سارتر، ۱۳۸۴: ۲۳).

نتایج حاصل از کاربرد این حکمت‌ها نه تنها در سطح زندگی فردی، بلکه در سطح یک اجتماع می‌تواند مخرب باشد. اغلب کسانی که این حکمت‌ها را ورد زبان دارند، کسانی هستند که در هر بار عملی کم‌وبیش نفرت‌انگیز به آنان نشان داده شود، می‌گویند: «شر یعنی همین» (همان: ۲۳).

بیان مسئله

به دلیل وفور این امثال و حکمت‌ها در زبان پارسی، در این پژوهش سعی بر آن شده است تا با توجه به دو کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیک» و «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» که از جمله نخستین رمان‌گونه‌های فارسی است، به نقد و بررسی این حکمت‌های عامیانه بپردازیم. با توجه به اینکه دو کتاب یادشده، شیوه سفرنامه‌ای دارند و زندگی اجتماعی عامه مردم ایران در نقاط مختلف را به تصویر می‌کشد، ناخودآگاه نویسندگان با آداب و رسوم و اعتقادات عوام در طول سفرهای خود آشنا شده و بازتاب آنها را در اثر خود به تصویر کشیده است.

جمال‌زاده معتقد است که این آثار «هرچند به فارسی ساده و بی‌تکلف نوشته شده است، باز به زبان معمول مردم فارسی‌زبان نیست و کلمات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عامیانه کوچکی و بازار را کمتر و حتی می‌توان گفت به‌ندرت استعمال کرده‌اند» (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۵). اما از آن جهت که راوی داستان در طول سفر در مناطق زیادی از ایران هرچند کوتاه زندگی کرده، ناخودآگاه با سنت‌های آن سرزمین‌ها آشنا شده و تحت تأثیر آنها قرار گرفته است. این دو کتاب می‌تواند نماینده جامعه فرهنگی ما باشد؛ به‌گونه‌ای

که خود جمال‌زاده، کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» را «بهترین توصیف اخلاقی ایرانیان» می‌داند (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۲۰).

در کاربرد این حکمت‌های عامیانه، هر شخص طبعاً هدف خاصی را دنبال می‌کند. این اهداف گاه جنبه منفعت‌طلبی دارد؛ بدین گونه که شخص در مواقعی که منافع خود را در زیان می‌بیند، این حکمت‌ها را به کار می‌برد تا مخاطب خود را با افکار و عقاید خود همسو کند. گاه نیز انسان به دلیل ترس و نداشتن خطرپذیری، این حکمت‌ها را به کار می‌برد که: دیگران کردند و نشد، ما نیز نمی‌کنیم چون نمی‌شود.

در برخی موارد که شخص دچار شکست و سرخوردگی می‌شود، از این حکمت‌ها استفاده می‌کند. در واقع این حکمت‌ها را برای تسکین خاطر خود به کار می‌برد و می‌گوید: تقدیر و سرنوشت چنین بوده است. کاربرد دیگر این حکمت‌ها زمانی است که شخص به علت ناآگاهی و خرافه‌پرستی و یا به صرف آنکه چون گذشتگان گفته‌اند، پس درست است، آنها را سرلوحه زندگی خود قرار می‌دهد که طبیعتاً چنین افرادی، هرچه دیگران گویند، بدون چون و چرا می‌پذیرند. به هر ترتیب می‌توان ادعا کرد جوامعی که استفاده از این حکمت‌های عامیانه را (که نمود بارز آن را در ضرب‌المثل‌ها می‌توان مشاهده کرد) در فعالیت‌های اجتماعی و کنش‌های فردی خود یک اصل مهم می‌دانند، چنانکه رشد و پویایی در آنها به پایین‌ترین حد ممکن می‌رسد. در این پژوهش سعی بر آن است که با تکیه بر دو کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیک» و «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»، حکمت‌های عامیانه و دلایل کاربرد آن و همچنین نتایج تکیه بر برخی حکمت‌های بی‌پایه را بررسی کنیم.

پیشینه پژوهش

منشأ اصلی حکمت‌های عامیانه در آداب و رسوم و خلیقات مردم یک سرزمین است به طوری که در این زمینه، آثار متعددی از گذشته تاکنون به رشته تحریر درآمده است. از قدیمی‌ترین آنها، کتاب «کلثوم ننه» خوانساری و بعد از آن، «نیرنگستان» صادق هدایت است که به بررسی آداب و رسوم خرافاتی ایرانیان پرداخته است. در دوره جدیدتر، مهم‌ترین اثر در این زمینه، کتاب «خلقیات ما ایرانیان» جمال‌زاده است که به بررسی

ویژگی‌های رفتاری ایرانیان پرداخته است. در دوره متأخر، نگاه انتقادی به این خلیات خود به مثابه ژانری اجتماعی، ادبی تبدیل شده و در برخی پژوهش‌ها مانند «برآمدن ژانر خلیات در ایران» نمود یافته است. برخی از مباحث این کتاب عبارتند از: «تعاریف و مباحث نظری»، «شکل‌گیری اولیه ژانر»، «پیدایش ژانر» و «بازسازی خلیات پژوهی در ایران پس‌انقلابی» (توفیق و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۲).

افزون بر اینها، دیدگاه مقصود فراستخواه - که از جمله پژوهشگران عصر حاضر در این حوزه است - این است که این دو رمان «از زبان شخصیت اصلی، احوال ایرانیان را شرح می‌دهد» (فراستخواه، ۱۳۹۴: ۳۰)؛ به طوری که در بررسی روایت‌شناسی این دو کتاب می‌توان این آثار را «معرف رفتارهای جامعه ایرانی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی دانست» (جوادی یگانه، ۱۳۹۶: ۲۵). همین نویسندگان در اثری دیگر، پس از خلاصه تحلیلی رمان «حاجی بابا»، به بررسی ترجمه «حاجی بابا»، افزوده‌های «میرزا حبیب» بر ترجمه موریه و سرانجام علت‌های پذیرش و گسترش تصویر حاجی بابا نزد ایرانیان پرداخته است (جوادی یگانه و زادقناد، ۱۴۰۰: ۱۸). محمد تولایی در اثر خود یادآور شده که نگاه تحقیرآمیز برخی شرق‌شناسان که متأسفانه الگویی برای اندکی از پژوهشگران داخلی بوده، موجب شده که روشن‌فکران ایران در آغاز، تصاویر شرق‌شناسی از ایران را به عنوان تصویر مالیخولیایی واقعیت پذیرفتند؛ اما به تدریج به بسط و گسترش گفتمان‌هایی پرداختند که در تضاد با قدرت سروری غرب قرار گرفت (تولایی، ۱۴۰۳: مقدمه). در این پژوهش با صرف‌نظر از اهداف و ریشه‌های پیدایی این خلیات، به گردآوری برخی رفتارها پرداخته شده که منشأ اصلی آنها، حکمت‌های عامیانه بوده است.

روش پژوهش

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای فراهم آمده است.

حکمت عامیانه در مقابل حکمت نظری و عملی

حکمت در لغت به معنای «دانایی، علم... دانش... درستکاری، حلم و بردباری الخ...»

(دهخدا، ذیل حکمت) آمده است و از نظر فلسفی، «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنان‌که باشد و قیام نمودن به کارها چنان‌که باید، به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد» (طوسی، ۱۳۶۴: ۳۷).

اگر به مفهوم لغوی و اصطلاحی حکمت دقت کنیم، درمی‌یابیم که حکمت از دیدگاه فلاسفه اسلامی به دو بخش حکمت نظری (یا علمی) و حکمت عملی تقسیم می‌شود. حکمت نظری «غایتش، نقش‌پذیری نفس است به صورت وجود، بر نظام خود - کامل و تمام - و گردیدنش عالمی عقلی، مشابه عالم و جهان خارجی و مشهود ولی نه در ماده، بلکه در صورت و آرایش و هیئت و نقش آن... و اما عملی، میوه و نتیجه‌اش، انجام عمل نیک است، برای تحصیل (ملکه) بلندی و برتری یافتن نفس بر بدن و (ملکه) مقلوب و رام شدن بدن نسبت به نفس» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۸: ۲۲). حکمت نظری، فراگیری علوم است یا به عبارتی «دانستن» که پشتوانه و اساس آن، علم و دانش است و حکمت عملی هم عمل کردن به دانش‌های آموخته‌شده در فعالیت‌های شخصی و اجتماعی است. با توجه به بررسی تعاریف و ویژگی‌های حکمت نظری و عملی «پذیرفتنی می‌نماید که تلقی‌های متکثر از حکمت را ذیل سه شکل اصلی بیاوریم: توانایی انسان برای از پس زندگی برآمدن (کهن‌ترین و گسترده‌ترین شکل)؛ نظامی عقلانی (تفسیر عالم، فلسفه، مبادی علم)؛ و نوعی اقتوم، یا صفت خدا» (حسینی، ۱۳۹۴: ۹).

اگر درصدد تعریفی از حکمت عامیانه برآییم، باید گفت که حکمت عامیانه از نظر پشتوانه و اساس فکری، نقطه مقابل حکمت نظری و حکمت عملی قرار دارد؛ زیرا «عامی از قضایای بدیهی و منطقی آگاهی ندارد و باریک‌بین‌های ادیبانه را نمی‌شناسد، اما از ذهنش آن هم - در مراحل که پرورش مکتبی نیافته - بی‌آلایش است و به طبیعت نزدیک؛ در پی آن نیست که در اجزای خیال باریک‌بین باشد و نکته‌ای ادیبانه بگوید؛ اما اگر مفهومی را دریافت، می‌کوشد آن را با زندگی خود تطبیق دهد و به بهترین وجه و عینی‌ترین صورت برای کسانی چون خود، قابل درک سازد» (راشد، ۱۳۵۹: ۲۱۲).

همان‌طور که شوپنهاور هم به آن اشاره می‌کند، «انسان زمانی که از مسیر لذت‌های خود خارج می‌شود، در پی برطرف کردن این موانع و رهایی از آن است» (شوپنهاور، ۱۳۹۵: ۱۳۹۵).

(۱۴۷). برای رهایی از این موانع، دست به دامن یافته‌ها و تجارب شخصی خود و دیگران می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت که اساس حکمت عامیانه، یافته‌ها و تجربه‌های شخصی است که در طول زمان به صورت نکته‌ای ملموس و دلکش درآمده است.

حکمت‌های عامیانه اغلب در کسوت «ضرب‌المثل‌ها» و «کلمات قصار» بر زبان عموم مردم جاری است، «که از دور زمان‌های تاریخ از سینه‌ای به سینه‌ای و از زبانی به زبانی و از سرزمینی به سرزمینی رفته است؛ با همه آشناست و همه با آن آشنایند؛ از دل برخاسته، پس بر دل می‌نشیند؛ فریاد زمینی‌هاست، در زمان‌ها» (شوینهاور، ۱۳۹۵: ۲۰۹). تعدد و فراوانی این امثال و حکمت‌ها، نشان از استقبال و پذیرش مردم است که مورد توجه همگان قرار گرفته است؛ زیرا این امثال و حکمت‌ها اغلب حاوی پندها و اندرزها و حکمت‌های نغز و دلکشی است که در یک عبارت کوتاه و ساده آمده است. در حالی که در پس هر کدام از آنها، پشتوانه‌ای داستانی یا حکایتی عامیانه وجود دارد.

در گذشته، مشایخ، سخنوران، نویسندگان و شاعران، اندرزهای حکیمانه خود را در قالب حکایت‌ها و داستان‌هایی مطرح می‌کردند تا حلاوت و جذابیت آن، مخاطب را به خود جذب کند. «این داستان‌ها آنقدر معروف و مشهور می‌شده‌اند که حاصل و نتیجه آن به صورت جمله‌ای مشهور به یادگار می‌ماند و در حکم مثلی دهان به دهان می‌گشت، چنان‌که با ذکر جمله منتجّه یا پایان داستان، خواننده یا شنونده به اصل داستان رهنمون و کل روایت داستانی تداعی می‌شده است» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۱۶). و چون سرشت آدمی به تنبلی و راحت‌طلبی گرایش دارد، این حکایت‌ها را با نهایت ایجاز به جمله‌هایی کوتاه مبدل کرده است؛ به طوری که این ایجاز، زمینه را برای تعمیم این جمله‌ها به موارد مشابه مساعد کرده است. بر همین اساس اگر آنها را به طور دقیق مورد واکاوی قرار دهیم، «درمی‌یابیم که قادر نیست پاسخگوی روحیه‌ای جویا و شرافتمند باشد و اگر بسیاری از مردمان آن را می‌پسندند، به سبب تنبلی است» (دوبوار، ۱۳۵۴: ۱۰).

گاهی در این جمله‌ها از شدت ایجاز و یا برای هدفی خاص، جنبه طنز و ریشخند را می‌توان مشاهده کرد؛ زیرا تأثیرگذاری و استقبال از جمله‌هایی که نوعی ریشخند اجتماعی در بن‌مایه‌های آن وجود دارد، به مراتب بیشتر است. به این ترتیب می‌توان عواملی چون جنبه تعمیم به موارد مشابه، تنبلی، دلکش بودن جمله‌ها و جنبه طنز و

لطیفه‌گونه این حکمت‌ها را از مهم‌ترین دلایل توجه و استقبال مردم از حکمت‌های عامیانه دانست.

کاربرد حکمت عامیانه

با توجه به استقبال فراوان جوامع از حکمت‌های عامیانه و ضرب‌المثل‌ها، هر شخص می‌تواند با توجه به اقتضای سخن خود از آنها استفاده کند؛ به گونه‌ای که در تمامی موارد از کاربرد آنها، هدف خاصی را دنبال می‌کند. برای بررسی انواع کاربردها از حکمت عامیانه سعی شده تا در ذیل، چند عنوان از مهم‌ترین عوامل کاربرد آنها را در دو کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» واریسی کنیم.

منفعت‌طلبی

از مهم‌ترین کاربردهای حکمت عامیانه، «منفعت‌طلبی» یا «خودگرایی» است. از منظر اخلاقی، شخص خودگرا معتقد است که «هر کس باید به گونه‌ای عمل کند که خیر یا رفاه بلندمدت خود را به حداکثر برساند. به عبارت دیگر خودگرا، کسی است که معتقد است انسان‌ها فقط نسبت به خودشان مکلفند و تنها وظیفه آنها این است که در خدمت نفع شخصی خود باشند» (پالمر، ۱۳۸۹: ۶۷). منفعت‌طلبی، امری ذاتی است؛ زیرا طبیعت و سرشت آدمی به گونه‌ای است که حبّ ذات در وجود او نهادینه شده است. به این ترتیب «ما همگی چنان ساخته شده‌ایم که همواره به دنبال سود یا رفاه خودمان هستیم یا همیشه کاری را انجام می‌دهیم که بیشترین غلبه خیر بر شر را به ما می‌دهد» (کی. فرانکنا، ۱۳۸۳: ۵۷).

تمام افعال آدمی با منفعت‌طلبی عجین شده است. از منظر فلاسفه اخلاق، هیچ فعلی از انسان سر نمی‌زند، مگر آنکه نوعی خودخواهی در آن باشد. از نظر نیچه، «سرچشمه نیک شمردن کردار ناخودخواهانه، سودمندی آن است» (نیچه، ۱۳۹۳: ۲۹) برای روشن‌تر شدن این مفهوم، مثالی را ذکر می‌کنیم: شخصی کار خیرخواهانه انجام می‌دهد که در ظاهر سودی برای او ندارد و جمله منفعت آن برای دیگران است. کسانی که در این کار خیر به منفعتی رسیده‌اند، از شخص خیرخواه تعریف و تمجید می‌کنند که این ستایش، منفعت آن فرد از انجام این کار خیر است. شاید برخی‌ها هم به صورت کاملاً

گمنام، کار خیرخواهانه‌ای انجام دهند و در پی ستایش دیگران نباشند که در این صورت منفعت شخص خیرخواه، همان لذتی است که از انجام آن کار برده است.

پل ادواردز در این رابطه می‌گوید: «اگر من چیزی را بخواهم، لزوماً چنین نیست که من آن را می‌خواهم؛ بلکه داشتن آن برایم لذت‌بخش است یا وسیله‌ای است برای دستیابی به چیز دیگر که برایم لذت‌بخش خواهد بود» (ادواردز، ۱۳۸۷: ۲۵۳). از مهم‌ترین کاربردهای حکمت عامیانه، همین منفعت‌طلبی است؛ زیرا «انسان از نظر روانی نمی‌تواند کاری را انجام بدهد که نفع شخصی خود در آن نباشد» (پالمر، ۱۳۸۹: ۷۱).

نمونه بارز آن را ما می‌توانیم در مثل مشهور «دروغ مصلحت‌آمیز، به از راست فتنه‌انگیز» (که در کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی هم ذکر شده است) مشاهده کنیم. درباره این جمله، بحث‌های فراوان شده است. همان‌طور که می‌دانیم دروغ از مهم‌ترین رذایل اخلاقی است. ولی در این جمله با توجه به اقتضای حال بر این نکته تأکید می‌شود که انسان می‌تواند در شرایط خاص، دروغ مصلحت‌آمیز بگوید تا از بروز فتنه‌ای جلوگیری کند. جدای از بحث مصلحت فردی یا اجتماعی این ضرب‌المثل، با توجه به ظاهر آن می‌توان پرسید که: آیا دروغی وجود دارد که مصلحتی در آن نباشد؟

همین جنبه علمی نبودن این حکمت موجب شده تا هر کس بنا بر شرایط خود از این حکمت استفاده کند تا سرپوشی بر کار غیر اخلاقی خود گذارد و دروغ خود را مصلحت‌آمیز بداند. برای مثال در ابتدای داستان «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ»، یوسف عمو برای رهایی از چنگال حاکم ظالم اردبیل، به دروغ خود را تبعهٔ خارجه اعلام می‌کند و زمانی که ابراهیم‌بیگ به او می‌گوید: چرا دروغ گفتی؟ در پاسخ می‌گوید: دروغ مصلحت‌آمیز بود (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۶۹). آیا حاصل این دروغ، غیر از منفعت شخصی است؟

نمونه دیگر از کاربرد حکمت عامیانه در راستای منفعت‌طلبی در کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» می‌توان به این مورد اشاره کرد: «هر که گمشدهٔ دست از وی شسته جوید، شرعاً از آن اوست» (موریه، ۱۳۹۰: ۶۵). کاربرد این حکمت در جایی است که نوعی منفعت شخصی جلوه‌گر می‌شود. کسی که چیزی را گم می‌کند یا برای او ارزش دارد یا ندارد، اگر برای او ارزش نداشته باشد، پس باید گفت آن را گم نکرده، بلکه به

قول معروف دور انداخته است؛ ولی اگر برای او ارزشمند است، پس هیچ‌گاه دست از آن نمی‌شوی و در پی آن می‌گردد. ممکن است تا ابد از پیدا کردن آن ناامید باشد، ولی به محض جستن آن، شادمان می‌شود.

چنان‌که مشخص است، شخص یابنده برای شرعی جلوه دادن عمل خود (که در پی یافتن شیء باارزشی به منفعت رسیده) دست به دامن این حکمت عامیانه می‌شود. نمونه‌هایی دیگر از این کاربرد را می‌توان در عبارت‌های زیر مشاهده کرد:

- «العبد و ما فی یده کان لمولاه» (موریه، ۱۳۹۰: ۸۲).

- «مجرم هزار عذر بگوید گناه را» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

- «پول، حلال مشکلات است» (همان: ۱۵۲).

- «مردمان برای آبادی خانه خودشان، خانه دیگران را خراب می‌کنند»

(همان: ۱۶۰).

همان‌طور که مشاهده شد، گاهی حکمت‌های عامیانه می‌تواند ناقض مفاهیم اخلاقی باشند. بی‌سبب نیست که سودگرایان، اخلاق را چنین تعریف کرده‌اند: «اخلاق نه عبارت است از راضی کردن خداوند و نه عبارت است از پایبندی و ایمان به قوانین مطلق؛ بلکه اخلاق، چیزی نیست جز تلاش برای ایجاد حداکثر ممکن خوشبختی در این جهان» (ریچلز، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

تسکین

انسان به طور طبیعی در پی تأمین نیازها و خواسته‌های خود است، اما همیشه به آنچه در پی آن است، نمی‌رسد. وقتی خواسته‌های او سرکوب می‌شود، دچار سرخوردگی و ناامیدی می‌گردد و از آنجا که انسان به امید زنده است، باید این ناکامی‌ها را به گونه‌ای تسکین بخشد و برای ادامه زندگی به خود امید دهد. از نظر روان‌شناسی، تسکین می‌تواند زیرمجموعه‌ای یکی از بخش‌های مکانیزم دفاعی روانی که فروید به آن اشاره کرده است، قرار گیرد. مکانیزم‌های دفاعی، فرایندهای روان‌شناختی خودکاری هستند که از افراد در برابر اضطراب، ادراک خطر یا عوامل دیگری که موجب می‌شود انسان در ضمیر خود احساس ناامنی روانی کند، حمایت می‌کنند و واسطه میان واکنش در برابر تعارض‌های هیجانی با عوامل اضطراب‌آور درون و برون محسوب می‌شوند.

«تلاش مکانیزم‌های دفاعی برای زدودن اندیشه‌هایی ممنوع یا لااقل کاهش آنها از ساختن من، به تثبیت ویژگی‌ها و عادت‌های شخصیتی خاص منجر می‌شود» (فروید، ۱۳۸۷: ۳۶).

یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مسکن‌هایی که انسان برای امیدبخشی به خواسته‌های سرکوب‌شده خود به کار می‌برد، حکمت‌های عامیانه است. این حکمت‌ها می‌تواند در موارد مشابه موجب التیام دردها و شکست‌هایی باشد که در طول زندگی هر فرد به‌وفور رخ می‌دهد. این جمله که: «شرح پریشانی دیگران موجب تسلیت آدم پریشان می‌شود» (موریه، ۱۳۹۰: ۳۶۷) به‌خوبی نشان می‌دهد که آدمی برای تسلی خاطر خود از هر راهی استفاده می‌کند. حتی انسان در این شرایط، گاه ارزش‌های اخلاقی را زیر پا می‌گذارد و از بدبختی دیگران برای تسکین خاطر خود لذت می‌برد.

سیمون دوبوار در این مورد می‌گوید: «بدبختی بزرگ اگر به دیگری فرود آید، نه بر سر خود آدم، می‌شود کاریش کرد، حتی اغلب پیش می‌آید که می‌توان آن را با نوعی لذت موزیانه پذیرفت» (دوبوار، ۱۳۵۴: ۲۳). برای مثال شخصی در پی هدفی می‌رود، ولی شکست می‌خورد و ناامید می‌شود. چنین شخصی برای امیدبخشی به خود سعی می‌کند کسانی را که در پی هدف مشابه او رفتند و شکست‌های سخت‌تری خوردند، در ذهن خود مجسم کند و با نوعی لذت موزیانه، شکست خود را در مقایسه با آنها جزئی انگارد. به این ترتیب به خود امید دهد و آرامشی نسبی در پی لذتی موزیانه به دست آورد.

نمونه دیگر از این لذت موزیانه حکمت عامیانه، «بوی پیاز در برابر بوی سیر، بوی عنبر و عبیر است» (موریه، ۱۳۹۰: ۳۹۸). این مثل حکایت شخصی است که یک صفت بد را با صفت بدتر مقایسه می‌کند و به اصطلاح بد را بر بدتر ترجیح می‌دهد. به این ترتیب این شخص با زیر پا گذاشتن ارزش‌های اخلاقی از عیوب و صفات بد دیگران به صورت موزیانه لذت می‌برد تا با این کار به آرامش درونی برسد.

گاهی شخص برای امید دادن به خود دست به دامان حکمت‌های مشابه می‌شود:

- «اگر هرچه خواستی شدی، تمام سنگ‌های بیابان، الماس شدی» (همان:

- «اگر هر کس دمل را از جای دلخواه خود درآوردی، در بغداد صورت

زشت پیدا نکردی» (موریه، ۱۳۹۰: ۳۹۴).

این حکمت‌ها چنان که مشخص است، نمود بارز شخصی است که آنچه در خاطر داشته، به وقوع نپیوسته، از این‌روی در پی آوردن مثل‌هایی است تا شکست و ناکامی خود را در پس آن پنهان کند. گاهی انسان در شرایطی قرار دارد که هیچ راهی برای رهایی از آن ندارد و یا از روی تنبلی، قصد ندارد تحرکی برای نجات خود از این شرایط انجام دهد. در این صورت هم دستاویزی جز حکمت‌های عامیانه سراغ ندارد و می‌گوید: «الصبر مفتاح الفرج - و من الصبر ظفر» (همان: ۳۰۴).

گاهی یک اعتقاد ذهنی و خرافی موجب می‌شود که انسان در لحظه‌های خوشی و شادی هم نیاز به تسکین خاطر داشته باشد و به خود گوید: «دم را غنیمت شمار. امروز بگذرد، فردا هم خدا بزرگ است» (همان: ۸۸). این حکمت به‌خوبی نشان می‌دهد که انسان در شادی‌ها و کامیابی‌های خود نیز همواره در این تفکر است که «از پس هر خنده‌ای، گریه است». از این‌روی انسان در چنین شرایطی با استفاده از این حکمت، سعی در تسکین خود و لذت بردن از حال دارد.

یکی دیگر از راه‌های تسکین و آرامش درونی در مقابل شکست‌ها، استفاده از اعتقاد اشعریان درباره جبرگرایی است. اشاعره «با انکار نظام علی و معلولی و انحصار آن به اراده الهی، جبر مطلق را در جهان هستی و افعال مردم ابراز می‌دارند» (قربانی، ۱۳۶۱: ۱۷). با توجه به همین دیدگاه است که عامه مردم معتقدند: «دست قضا و قدر به عنوان یک عامل نامرئی و مرموز، گریبان هر انسانی را گرفته و از بدو تولد تا لحظه مرگ، او را به آن جبهتی که می‌خواهد هدایت می‌کند و انسان خواه ناخواه همان مسیر را طی کرده و هیچ‌گونه حق انتخاب خلاف آن را ندارد» (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

اعتقادات جبری، بزرگ‌ترین دستاویزی است که عوام برای آرامش درونی خود در برابر شکست‌ها و سرخوردگی‌ها از آن استفاده می‌کنند؛ به طوری که در دو کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «سیاحتنامه ابراهیم‌بیک»، بیشترین نمود استفاده از

حکمت‌های عامیانه برای تسکین درونی ناشی از شکست‌ها و ناامیدی‌ها را در قالب همین اعتقادات جبری می‌توانیم مشاهده کنیم. به نمونه‌هایی از آنها بسنده می‌کنیم:

- «هرچه بر سر انسان آید، به خواست خداست و چاره‌اش به دست اوست»
(موریه، ۱۳۹۰: ۸۸).

- «تقدیر چنین بوده است، اگر به حکم تقدیر گردن ننهیم، چه کنیم»
(همان: ۴۲۷).

- «لکلّ اجل کتاب» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

- «ای بابا چه آبله کوبی، اینها همه قول فرنگان است؛ مشیت الهی بدین تعلق گرفت» (همان: ۲۲۶).

- «چون قضا آید، طبیب ابله شود» (موریه، ۱۳۹۰: ۲۰۵).

در سایه همین اعتقادات است که انسان، قدرت حقیقی را از آن خدا می‌داند و قدرت مخلوق را در جهت بر هم زدن تقدیری که خداوند برای او رقم زده، تخطی و گناهی نابخشودنی می‌داند:

- «این کار تقدیر است در صورتی که کار تقدیر است، بر من چه تقصیر؟»
(همان: ۳۶۳)

- «اگر غیر از آن می‌کردم، به خلاف تقدیر حرکت کرده بودم» (همان: ۳۶۳).

پیداست که چنین تفکری ناشی از تنبلی و عدم پویایی است؛ زیرا او نمی‌خواهد در جهتی غیر از آنچه برایش مقرر است، حرکت کند. بالطبع چنین انسانی که در جهت راحتی و منفعت خود حرکت می‌کند، هر جا تقدیر و جبرگرایی را به نفع خود نمی‌بیند، به راحتی آن را نفی می‌کند و انسان را دارای اراده و قدرت اختیار می‌داند:

- «با تقدیر، تدبیر جهل خود می‌کنید؟ اگر بیمار شفا یابد، شما داده‌اید و

اگر بمیرد، تقدیر چنین رفته است؟» (همان: ۱۱۰)

- «هرگاه بگوییم خواست خداوندی بر این است، خطا بلکه کفر گفته‌ایم»

(مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۲۳۸).

مشخص است که انسان در شرایط مختلف سعی دارد تا از این اعتقاد برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کند. این کاربرد می‌تواند هم در شرایطی مفید واقع شود و هم مضر؛ به این ترتیب که اگر انسان در مواردی که کاری از او ساخته نیست (مانند مرگ عزیزان) از این اعتقاد استفاده کند، این اعتقاد می‌تواند به او روحیه دهد و او را از ناامیدی برهاند؛ ولی اگر همین انسان در راستای هدفی که قادر به تلاش و کوشش است و می‌تواند به آن دست یابد، تنبلی و سستی کند و منتظر تقدیر بماند، اعتقاد به جبرگرایی می‌تواند مضر باشد و مانع رشد و پویایی شود. به این ترتیب می‌توان گفت که چنین انسان‌هایی پس از شکست و ناکامی اغلب «فقط یک وسیله برای تحمل شوربختی خود دارند و آن اینکه با خود بگویند: روزگار با من ناسازگار بود. من بیش از اینکه بودم، ارزش داشتم» (سارتر، ۱۳۸۴: ۵۱).

ترس و نداشتن ریسک‌پذیری

ترس یا اصطلاح روان‌شناسی آن «فوبیا»، بیماری شایعی است که می‌تواند در وجود هر فردی، نهادینه شود و انواع مختلفی هم از جمله آگورا فوبیا (ترس از مکان‌های باز) دارد. «آگورا فوبیا می‌تواند به این دلیل به وجود بیاید که افراد از موقعیت‌های دردناک و آزارنده اجتناب می‌کنند و همچنین به علت نداشتن اعتماد به نفس و ناتوانی در انتخاب روش‌های مقابله با چنین موقعیت‌هایی، آنها را به کلی از خود و مردم دیگر دور می‌کنند» (حسام‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۱۶).

فروید، ترس را در مقوله اضطراب مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است: «اضطراب از هر سنخی که باشد، نقش یک علامت خطر را مبنی بر اینکه جریان بر وفق مراد نیست، برای فرد ایفا می‌کند» (شولتز، ۱۳۹۲: ۶۳).

در فلسفه هم کسانی چون «سورن کی یرگگور»، مفهوم ترس را به صورت فلسفی بررسی کرده، از آن با عناوین اضطراب و دلهره یاد کرده و این مفهوم را در سرشت هر فرد به صورت غریزی و رایج تلقی کرده است. او معتقد است: «فرد خود نمی‌تواند بداند که برگزیده است؛ بلکه آن را در همان اضطرابش در پاسخ به این پرسش حس خواهد کرد... شیوه رسیدن به نتیجه، همان اضطراب است» (کی یرگگور، ۱۳۹۹: ۱۴). حتی میان ترس و دلهره هم تفاوت قائل شده است: «ترس، اجتناب از امکان‌های تهدیدآمیزی است که بیرون

از قدرت آگاهانه خود آدم هستند؛ حال آنکه دلهره، زادهٔ امکان‌های حیرت‌آوری است که در خود آدم و در ید قدرت او برای عمل کردن است» (لی اندرسون، ۱۳۹۸: ۶۲).

ولی برخی روان‌شناسان، ترس را مقدمه‌ای برای دلهره می‌دانند: «در آنجا که ترس دارای ابژه‌ای معین است، برای مثال کسی که از فرو افتادن در پرتگاه تنگ و تاریک می‌ترسد، دلهرهٔ آگاهی از آن است که شخص می‌تواند خودش را به سوی صخره بیفکند» (فلین، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

در متون ادبی و اخلاقی از ترس و دلهره با عناوینی چون «حزم و دوراندیشی» یاد شده است، به طوری که ترس از پایان نافرجام باعث می‌شود که انسان را از انجام بسیاری فعالیت‌ها بازدارد. این دلشوره در موارد حادث‌تر باعث می‌شود که «فعالیت‌های طبیعی شخص روز به روز بیشتر شده، ترس‌ها و رفتار اجتنابی بر زندگی او تسلط یابد» (گلبرک، ۱۳۷۱: ۲۰). به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که ترس و اضطراب در سرشت هر انسانی به صورت طبیعی وجود دارد که همواره در انجام هر فعالیتی می‌تواند به انسان امر و نهی کند و موجب شود که انسان در برخی فعالیت‌ها (هرچند برای او پایان خوشی داشته باشد) شرکت نکند.

برای مثال به جملهٔ «به امید سودی موهوم با خاطری مجزوم، ترک شغل کردن کار عقل نیست» (موریه، ۱۳۹۰: ۴۸) دقت کنید. این جمله به‌خوبی نشان می‌دهد که انسان به دلیل آنکه انجام کاری باعث شود که پایان ناخوشی برای او به وقوع بپیوندد (یعنی شغل فعلی خود را از دست بدهد) دست به ریسک نمی‌زند و به اصطلاح دوراندیشی می‌کند و به جایگاهی که دارد، قناعت می‌کند؛ هرچند ممکن است با انجام آن کار، جایگاه بالاتری را تصاحب کند، ولی باز درجا زدن در همان جایگاه خود را می‌پذیرد. نمونه‌های دیگر آن در کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» فراوان به کار رفته است:

«نیازموده دلیری خود به خویش مبال ندیده دشمن خود را کمر به کین میند» (موریه، ۱۳۹۰: ۵۵)

«زاده و بزرگ‌شدهٔ جایی را به رهنمونی غارت آنجا برگزیدن، کار عقل

نیست» (همان: ۶۸).

«تا زر به ترازو نسنجیده، به خانه نبر» (همان: ۴۶۴).

این جمله‌ها که اغلب بن‌مایهٔ امری دارند و ما را به انجام دادن یا ندادن کاری وامی‌دارند، می‌تواند ناشی از ترسی باشد که از تجربه‌های فردی به وجود آمده است. کاربرد اینگونه حکمت‌ها در مواردی می‌تواند انسان را از خطرهای مختلف نجات دهد و در مواردی هم که ترس بی‌مورد و یا تنبلی موجب شود که انسان حرکتی به سوی پیشرفت نداشته باشد، می‌توان این حکمت‌ها را مورد نقد قرار داد که با توجه به کلیت محتوای آن نمی‌تواند در هر مورد صادق باشد.

سستی و تنبلی

آدمی ذاتاً به تنبلی و راحتی گرایش دارد و هیچ‌گاه دوست ندارد که خود را به سختی بیندازد. از نظر فلسفی می‌توان گفت که «مردم دنبال یک زندگی آسان و اساساً امن و مطمئن هستند و این است که اصلاً آدم یادش می‌رود برای چه زندگی می‌کند» (لی اندرسون، ۱۳۹۸: ۴۵). به نظر می‌رسد که اساس اکثر حکمت‌های عامیانه در پس همین ویژگی ذاتی انسان‌ها ساخته شده است؛ زیرا این خصوصیت ذاتی موجب می‌شود که چنین تفکری در ذهن انسان شکل گیرد که «به زندگی محدود و شرافتمندانه قانع باشیم. نه خیلی زیاد، نه خیلی کم. آرام‌آرام باغچه‌مان را بیل بزنیم؛ هرگونه دور پروازی خطرناک است؛ مخصوصاً دور پروازی اخلاقی. نخواهیم که قهرمان باشیم یا معصوم. کافی است آدم بدی نباشیم: خیرالامور اوسطها» (دوبوار، ۱۳۵۴: ۲۵). مشخص است که چنین تفکری، اساس شکل‌گیری حکمت‌هایی است که پشتوانه فکری آن در همین جمله‌ها خلاصه می‌شود.

آدمی هیچ‌گاه نخواسته که این تنبلی خود را بپذیرد و دائم در پی توجیه آن برآمده است. یکی از مهم‌ترین راهکارها برای توجیه این تنبلی، همین حکمت‌های عامیانه است. برای مثال به این جمله‌ها دقت کنید:

- «همهٔ سختی‌ها به عادت آسان می‌شود» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۰۲).

- «به هر کجا که روی، آسمان همین رنگ است» (همان، ۱۸۳).

- «باید سوخت و ساخت. حیف و صد حیف، جان شما سلامت باشد» (همان:

۱۰۲).

- «آنچه به دست افتاد، غنیمت شمار» (موریه، ۱۳۹۰: ۳۲۶).

چنان‌که مشخص است، انسان حتی در سختی‌ها و تنگناها هم نمی‌خواهد تلاش کند

تا از آنها رهایی یابد و این تنبلی خود را با استفاده از این تفکر که تلاش نمی‌تواند تغییری در زندگی ایجاد کند، می‌تواند با موارد مشابهی از جمله تسکین و جبرگرایی و ترس و نداشتن ریسک‌پذیری مطابقت داشته باشد.

حال تصور کنید چنین حکمت‌هایی که اساس فکری آن، غریزه‌های ذاتی است که از یک خصوصیت مذموم اخلاقی یعنی تنبلی نشأت می‌گیرد، (در مواردی که انسان قصد دستاویز قرار دادن این حکمت‌ها را در مسیر توجیه تنبلی خود دارد) می‌تواند چه آثار مخربی در فرد و به تبع آن در اجتماع داشته باشد.

استدلال و تعمیم

یکی دیگر از کاربردهای حکمت عامیانه، تعمیم به صورت‌های مشابه است؛ به این طریق که انسان برای اثبات خواسته و یا گفته خود به مخاطب، دست به دامان چنین حکمت‌هایی می‌شود که در زمان پیدایش خود به صورت داستانی بوده و در محیط و شرایط اجتماعی خاص شکل گرفته‌اند، ولی به مرور و زمان به علت کاربرد فراوان و ترکیب خوش زبانی، جنبه تعمیم به موارد مشابه پیدا کرده‌اند. اگر این جمله‌های عوامانه را دقیق واکاوی کنیم، خواهیم دید که در بسیاری موارد با مصداق‌های مشابه خود همسو نیست. به چند نمونه از این حکمت‌ها اشاره می‌کنیم:

- «سالی که نکوست از بهارش پیداست» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۴۸).

- «مشت نمونه خروار است» (همان).

در این نمونه‌ها، یک جنبه استدلالی در به وجود آمدن یک جمله حکمت‌آمیز تأثیر داشته است. به این ترتیب که با بررسی یک جزء کوچک از یک کل، صفتی را که در آن می‌بینیم، به تمام آن مجموعه مصداق می‌دهیم و آن مجموعه را به طور کلی دارای آن صفت می‌دانیم. چنان‌که مشخص است، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند این استدلال قابل تعمیم به مواردی باشد که با آن در جوهری شباهت دارد. باز به این جمله می‌توان توجه کرد:

«هر ناخوشی که به بیمارستان رود، هر قدر در آن جاست، بیمار است» (همان):

(۴۶).

در این نمونه مشخص است که پشتوانه این جمله، رخدادی فردی است که به دلیل وفور شباهت با موارد متعدد در زندگی اجتماعی، کاربرد فراوان دارد. در این زمینه

مثال‌های فراوانی در کتاب‌های «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ» وجود دارد که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم:

- «الملک ببقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

- «الناس علی سلوک ملکهم» (همان: ۱۱۴).

- «شاعری یعنی مداحی کسان ناسزاوار» (همان: ۱۵۴).

- «همت الرجال تقطع الجبال» (همان: ۳۳).

- «از ریسمان متنفر بود گزیده مار» (موریه، ۱۳۹۰: ۴۰۰).

- «سگ زرد برادر شغال است» (همان: ۴۴۰).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در تمام این حکمت‌ها، نوعی استدلال را مشاهده می‌کنیم که سعی می‌شود به تمام موارد مشابه خود تطبیق داده شود. نکته مهم دیگر درباره این حکمت‌های عامیانه این است که در بن‌مایه تمام آنها، نوعی قطعیت و حتمی بودن وجود دارد که به مخاطب، اجازه فکر کردن درباره صحت و سقم آنها را نمی‌دهد؛ به‌طوری که می‌توان گفت راز کاربرد فراوان و ماندگاری آنها، همین امر است.

تعصبات ملی و مذهبی

گاهی این حکمت‌های عامیانه برای تثبیت برخی اعتقادات ملی و مذهبی ساخته می‌شود و طبعاً مورد کاربرد آن هم در همین مسیر است. زمانی که این حکمت‌ها به دور از جانب‌داری و در راستای القای حس وطن‌پرستی و میهن‌دوستی (که یکی از فرهنگ‌های غنی و زیبای هر ملتی است) باشد، می‌تواند بسیار مفید و درخور باشد مانند: «حب تو را همسنگ ایمان قرار داد» (مراغه‌ای، ۱۳۸۸: ۴۳).

همان‌طور که می‌دانیم، حب وطن، یکی از دلبستگی‌های ذاتی هر فرد است که اشاعه این فرهنگ در جامعه با استفاده از حکمت‌های عامیانه در موارد سیاسی و اجتماعی می‌تواند بسیار مفید واقع شود. ولی وقتی این اعتقادات به صورت تعصبات شدید کورکورانه جلوه‌گر شود، به طوری که باعث تخریب و توهین به دیگر ملت‌ها و مذاهب مختلف شود، می‌تواند آثار مخربی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی در پی داشته باشد. به چند نمونه از این تعصبات در دو اثر مورد بررسی دوره قاجار اشاره می‌کنیم:

- «وانگهی خدمت سنی در حق من شیعه را به فال نیک نمی‌گرفت» (موریه،

۱۳۹۰: ۴۸.

- «فرنگان، نحس‌ترین و کثیف‌ترین اهل روی زمین‌اند» (همان: ۱۴۶).

- «به جز ما، همهٔ مردم، حیواناتند» (همان: ۱۹۲).

با دقت در جمله‌های بالا می‌توان گفت که هر عقل سلیمی می‌تواند با اندکی تفکر به این نکته پی برد که این جمله‌ها فقط از روی تعصب کورکورانه به وجود آمده‌اند. تعصب اگر دارای حب و بغض شدید نسبت به عاملی دیگر را در خود داشته باشد، می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین معایب اخلاقی باشد (به‌ویژه اگر این عیوب اخلاقی در سطح ملی و اجتماعی جلوه‌گر باشد). این معایب اخلاقی «وقتی از حد معقولی (هرچند سود اخلاق هر ذره‌اش خرواری زیان دارد) گذشت، موجب خذلان و خانه‌خرابی و لعن و نفرین می‌گردد» (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۲۳).

سادگی و خرافات

اگر بخواهیم تعریفی جامع و کوتاه از خرافات داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم که به‌طور کلی خرافات، «هر نوع عقیده نامعقول و بی‌اساس است» (جاهودا، ۱۳۷۱: ۳). درباره پیدایش خرافات باید گفت از آن‌جایی که بشر نمی‌تواند برای برخی پدیده‌های ناشناخته، دلیل علمی بیاورد، دست به دامان اعتقاداتی می‌شود که در ذهنش به وجود می‌آید. مبدأ و اصل این اعتقادات خرافی «از یک احتیاج طبیعی ناشی می‌شود که به صورت اصل علت و معلولی در قوانین عقلانی بروز کرده... این خرافات در اثر حوادث طبیعی مانند رعد و برق، زمین‌لرزه، خسوف و کسوف و... که تولید ترس و تهدید خطری می‌نماید، ایجاد می‌شود» (هدایت، ۱۳۷۸: ۲۲).

در گذشته انسان با توجه به اینکه از علوم مختلف آگاهی کافی را نداشته، برای توضیح و توجیه این امور طبیعی از ذهنیات خود استفاده می‌کرد و هرکس با توجه به فهم و درک خود به توضیح دلایل آن می‌پرداخت. از همین رهگذر است که در طول تاریخ با پیشرفت علوم مختلف هرچه به عصر حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، کاربرد این خرافات کمرنگ‌تر شده است و از آنجایی که جنبه علمی در آن دخیل نیست، امروزه وقتی کتاب «کلثوم ننه»، منسوب به آقا جمال خوانساری و یا «نیرنگستان» هدایت را می‌خوانیم، گویی در حال خواندن کتابی هستیم که جنبه طنز آن، قوی‌تر از دیگر

جوانب آن است. از آنجایی که حکمت‌های عامیانه هم بدون پشتوانه فکری منسجم و درستی است، خرافات می‌تواند جایگاه خود را در دل این حکمت‌ها جست‌وجو کند. کسانی که این خرافات را پذیرفته، در زندگی خود به کار می‌برند، هیچ‌گاه حاضر نیستند که اعتراف کنند آدم خرافی‌اند؛ زیرا «در جامعه ما، افرادی که عقایدی خلاف عقاید مورد قبول اکثریت مردم دارند، سعی می‌کنند این عقاید را در لفافی از کلمات که بار معنایی مثبت دارند بپیچند و آن را «معرفت قدیم»، «حکمت شرق»، «علوم غیبی» و جز اینها بنامند. این افراد اغلب خود را یک اقلیت روشن‌بین می‌دانند و از اینکه کسی آنها را خرافی بنامد، رنجیده‌خاطر می‌شوند» (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۵).

چنین اشخاصی که هنوز هم این خرافات را دستورکارهای خود قرار داده‌اند، سعی می‌کنند تا با تغییراتی جزئی در آن، جنبه علمی به آنها ببخشند تا از حالت غیر علمی و طنزگونه بودن خارج شود. به هر ترتیب باید گفت که بسیاری از حکمت‌های عوامانه بر پایه همین اعتقادات خرافی شکل گرفته است. به چند نمونه از اینگونه اعتقادات که در دوره قاجار هنوز کاربرد داشته و امروزه کمتر کسی پیدا می‌شود که با شنیدن آن لبخندی از روی تمسخر نزند، اشاره می‌کنیم:

- «در وقت بیرون رفتن از خانه رو به واپس بیرون رو تا به خیر رو به واپس

آیی» (موریه، ۱۳۹۰: ۴۹).

- «آمد و شد پیرزن به سبب بد اورعی ایشان در سر راه شاه قدغن بود»

(همان: ۲۱۲).

- «بند تنبان‌ها را بگشایید تا اگر غول است در رود» (همان: ۲۲۸).

- «ناخوش را از جای حرکت دادند، عطسه کرد، حاضران گفتند: صبر آمد،

باید دو ساعت صبر کرد» (همان: ۳۱۲).

این افکار شاید امروزه به طور کامل منسوخ شده است و اگر جایی هم شنیده یا خوانده شود، جز تمسخر، صورت دیگری در آن تصور نمی‌شود، ولی باید گفت که «همین قبیل افکار است که برخی مذاهب را پرورانیده، ایجاد نموده و از آنها نگهداری می‌کند. همین خرافات است که گله آدمیزاد را در دوره گوناگون تاریخی قدم به قدم راهنمایی کرده، تعصب‌ها، فداکاری‌ها، امیدها و ترس‌ها را در بشر تولید نموده است و

بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین دلداری‌دهنده آدمیزاد به شمار می‌آید و هنوز هم در نزد مردمان وحشی و متمدن در اغلب وظایف زندگی، دخالت تام دارد» (هدایت، ۱۳۱۲: ۹). به این ترتیب نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که بهره‌گیری از این خرافات که در قالب حکمت‌های عامیانه قرار گرفته و البته پشتوانه علمی و فکری استواری ندارند، چه زبان‌های جبران‌ناپذیری بر تفکر عمومی جامعه وارد می‌آورد.

نتیجه‌گیری

ضرب‌المثل‌ها اغلب از نظر ساختار زبانی و محتوایی می‌توانند ذیل عنوان حکمت‌های عامیانه قرار گیرند. خاستگاه این حکمت‌ها چون از دل توده مردم برمی‌آید، طبعاً اثرگذاری به‌سزایی دارند. این حکمت‌ها اغلب اعتقادی است که راه و روش و توصیه‌های اخلاقی در بن‌مایه آنها مستتر است. این امر دقیقاً همان هدفی است که حکمت نظری و حکمت عملی در پی آنند. با این تفاوت که خاستگاه این حکمت‌ها بر پایه علوم و دانش‌های نظری است که سال‌ها از نظر عقلی بررسی شده است.

در جای خود روشن شده که حکمت‌های عامیانه اغلب از یک تجربه فردی شکل می‌گیرد و به‌مرور با کاربرد فراوان به صورت جمله‌ای کوتاه که موردپسند عوام است، جایگاه خود را به‌سرعت در میان عامه مردم پیدا می‌کند. برخلاف حکمت نظری و حکمت عملی، پشتوانه حکمت‌های عامیانه، تجربه‌ای فردی است و کاربرد تعمیم آن در سطح وسیعی از جامعه می‌تواند پیامدهای مخربی را در پی داشته باشند؛ زیرا زمانی که یک تجربه فردی عمومیت می‌یابد و قابلیت شمول پیدا می‌کند و می‌تواند در انواع موقعیت‌های مشابه به کار رود، انسان‌های سودجو طبیعتاً این حکمت‌ها را دستاویز قرار می‌دهند تا به مقاصد خود دست یابند. حال اگر این مقاصد برخلاف آرمان‌های اجتماعی باشد، تصور کنید می‌تواند چه تأثیرات مخربی بر جامعه داشته باشد.

کاربرد این حکمت‌ها در سطح جامعه می‌تواند دلایل مختلفی چون: منفعت‌طلبی و سودجویی برخی افراد فرصت‌طلب، تسکین و آرامشی کاذب که پس از یک رخداد ناگوار برای شخصی رخ می‌دهد و موجب عدم رشد و پویایی آن شخص می‌شود، ترس و نداشتن ریسک‌پذیری، سستی و تنبلی، تعمیم به تمامی موارد، تعصبات ملی و مذهبی و اعتقاد به خرافه‌پرستی و... داشته باشد.

منابع

- آرین‌پور، یحیی (۱۳۸۷) از نیما تا روزگار ما، چاپ پنجم، تهران، زوار.
- ادواردز، پل (۱۳۸۷) فلسفه اخلاق، ترجمه ماشاءالله رحمتی، تهران، تبیان.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۹) مسائل اخلاقی، ترجمه علیرضا آل بویه، چاپ دوم، تهران، سمت.
- توفیق، ابراهیم و دیگران (۱۴۰۰) برآمدن ژانر خلیقات در ایران، ترجمه مهدی کلاهی، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- تولایی، محمد (۱۴۰۳) ایران در آینه خیال شرق‌شناسان، تهران، دوستان.
- جاهودا، گوستاو (۱۳۷۱) روان‌شناسی خرافات، ترجمه محمدتقی براهنی، چاپ سوم، تهران، البرز.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۵) خلیقات ما ایرانیان، تهران، کتابفروشی فروغی.
- (۱۳۸۲) فرهنگ لغات عامیانه، چاپ دوم، تهران، سخن.
- جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۹۶) ایرانی‌ترین غیر ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- جوادی یگانه، محمدرضا و سعیده زادقناد (۱۴۰۰) حاجی بابای انگلیسی، حاجی بابای ایرانی: چگونه میرزاحبیب، حاجی بابای جدیدی آفرید، تهران، دانشگاه تهران.
- حسام‌زاده، منصور همایون (۱۳۸۸) استرس، وسواس، ترس، تهران، حسام.
- حسینی، مالک (۱۳۹۴) ویتگنشتاین و حکمت، چاپ سوم، تهران، هرمس.
- دوبوار، سیمون (۱۳۵۴) نقد حکمت عامیانه، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ دوم، تهران، آگاه.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۴) داستان‌های امثال، تهران، مازیار.
- راشد، محمدرضا (۱۳۵۹) امثال عامیانه در ارتباط با زندگی اجتماعی، دانشگاه تربیت معلم، گفتار پانزدهم.
- ریچلز، جیمز (۱۳۸۷) فلسفه اخلاق، ترجمه آرش اخگری، مسعود زنجانی، تهران، حکمت.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۴) اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ یازدهم، تهران، نیلوفر.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۷) جبر و اختیار، چاپ دوم، قم، موسسه امام صادق.
- شوپنهاور، آرتور (۱۳۹۵) در باب حکمت زندگی، ترجمه محمد مبشری، چاپ ششم، تهران، نیلوفر.
- شولترز، دوان (۱۳۹۲) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی و دیگران، چاپ یازدهم، تهران، ارسباران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۸) حکمت متعالیه در اسفار عقلی اربعه، جلد اول، ترجمه محمد خواجه‌ای، چاپ دوم، تهران، مولی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۴) اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴) ما ایرانیان، چاپ پنجم، تهران، نشرنی.

فروید، زیگموند (۱۳۸۷) «مکانیزم‌های دفاع روانی»، ترجمه سید حبیب گوهری‌راد و محمد جوادی، تهران، رادمهر.

فلین، توماس (۱۳۹۱) اگزستانسیالیسم، حسین کیایی، تهران، حکمت.

قربانی، زین‌العابدین (۱۳۶۱) جبر و اختیار، تهران، شفق.

کی فرانکنا، ویلیام (۱۳۸۳) فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، چاپ دوم، تهران، کتاب طه.

کی یرکگارد، سورن (۱۳۹۹) ترس و لرز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ بیست‌ویکم، تهران، نشرنی.

گلبرک، ریچارد (۱۳۷۱) اضطراب، ترجمه نصرالله پورافکاری، تهران، آزاده.

لی اندرسون، سوزان (۱۳۹۸) فلسفه کی یرکگور، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ دوم، تهران، نشر نو.

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۸) سیاحتنامه ابراهیم بیگ، چاپ دوم، تهران، محور.

موریه، جیمز (۱۳۹۰) سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، چاپ دوم، تهران، نگاه.

نیچه، فردریش (۱۳۹۳) تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، چاپ دوازدهم، تهران، آگه.

هدایت، صادق (۱۳۷۸) فرهنگ عامیانه ایران، تهران، چشمه.

----- (۱۳۱۲) نیرنگستان، تهران، جاویدان.